

# دل بستن به نیروی سوم، راهبردی بی سرانجام در روابط خارجی ایران

سید رضاموسوی نیا\*

سیاستمداران به شمار می‌آید و می‌تواند هم خطر ساز و هم فرصت ساز باشند. بهتر گفته شود، موقع جغرافیایی يك کشور، فراهم آورنده فرصتها و خطرهای بی شمار است و هنر تصمیم گیران در هر کشور، بهره گیری هر چه بیشتر و بهتر از فرصتها و کاستن از خطرها است. موقع ممتاز جغرافیایی، به تنهایی عامل پیروزی و پیشرفت يك کشور در پهنه بین المللی نیست بلکه ابزاری است در دست نخبگان و تصمیم گیران يك کشور که با آن، یا در پر تو توانمندی خود به قدرت کشور بیفزایند یا با بی کفایتی، از آن چیزی جز رنج و سختی به بار نیاورند.

در گذر سده‌ها، موقع ممتاز ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیک ایران، همواره این کشور را در کانون توجه بین المللی و بویژه توجه قدرتهای بزرگ قرار داده است. کشیده شدن آتش دو جنگ جهانی به خاک ایران، با وجود اعلام سیاست بیطرفی از سوی دولت، نشانه‌ای از این واقعیت است. قدرتهای بزرگ در این سده‌ها

## پیشگفتار:

روابط خارجی کشورها همواره از عوامل ثابت و متغیری اثر می‌پذیرد که چگونگی این روابط را تعریف می‌کنند. کشورها در پهنه بین المللی بر پایه توانایی‌ها و هدفهایشان، در زمینه روابط خارجی خود سیاستگذاری می‌کنند و می‌کوشند در ساختار آشفته بین المللی، زیست و منافع خود را تضمین کنند. در این میان، برخی از عوامل ثابت محیطی همواره جهت گیری ویژه را در روابط خارجی تعریف می‌کنند که بر سیاست‌ورزان با هر گرایش و دیدگاه اثر می‌گذارد و آنان بر این پایه روابط خود را با دیگر کشورها تنظیم می‌کنند. یکی از عوامل ثابت در شکل گیری روابط خارجی و چگونگی سیاست گذاری در آن، موقع جغرافیایی کشور است. فقر و غنای ژئوپولیتیک، هر دو بن مایه سیاست گذاری‌های ثابت در پهنه روابط خارجی يك کشور است و هر دو ابزاری تعیین کننده در دست

\* دانشجوی دکتری روابط بین الملل - دانشگاه علامه طباطبایی

نظام، کشورها هستند و برجسته‌ترین ویژگی جریان تعامل کشورها با یکدیگر، قاعده‌گرایی یا آشفتگی در نظام بین‌الملل است. اگر در درون کشورها، نظام سلسله‌مراتبی وجود دارد و به دولتها اجازه اعمال اراده به گونه قانونی می‌دهد، در پهنه بین‌المللی نه تنها نیروی مرکزی در کار نیست، بلکه کشورها آماده پذیرش نظامی سلسله‌مراتبی با مرجعیت یک نیروی مشروع نیستند. از این رو آشفتگی و اقتدارگرایی، خودنظمی سیستمیک شده است که قواعدی نانوشته و پنهان بر کشورها تحمیل می‌کند. در این شرایط، مهمترین اصل نانوشته، اصل خودیاری برای تأمین و تضمین امنیت کشورها است. در نظامی که آشفتگی برجسته‌ترین اثرگذارترین نشانه آن است، نخستین و حیاتی‌ترین کارویژه کشورها نیز به دست آوردن امنیت و پاسداری از پایایی خود می‌شود. از این رو، کشورها پیوسته در پی افزایش قدرت خود به زیان دیگرانند تا از این راه بقای خود را تضمین کنند. تا هنگامی که این ساختار واقعیت وجودی نظام بین‌الملل است، انگیزه افزایش قدرت در بازیگران بین‌المللی نیز پایدار و همیشگی خواهد بود.<sup>۲</sup>

#### ○ موقع جغرافیایی یک کشور، فراهم آورنده

فرصتها و خطرات بی‌شماری است و هنر تصمیم‌گیران در هر کشور، بهره‌گیری هر چه بیشتر و بهتر از فرصتها و کاستن از خطرها است. موقع ممتاز جغرافیایی، به تنهایی عامل پیروزی و پیشرفت یک کشور در پهنه بین‌المللی نیست بلکه ابزاری است در دست نخبگان و تصمیم‌گیران یک کشور که با آن، یادپر تو توانمندی خود به قدرت کشور پیفزایند یا با بی‌کفایتی، از آن چیزی جز رنج و سختی به بار نیاورند.

همواره ایران را دستمایه پیشبرد سیاستها و بهبود جایگاه بین‌المللی خود قرار داده و در این راه از قربانی کردن منافع ملی ایران پروا نکرده‌اند. دولتمردان ایران نیز هرگاه از رویارویی مستقیم با قدرتهای بزرگ ناتوان بوده‌اند، به جستجوی قدرتی تازه نفس، خوش پیشینه و نیکخواه در پهنه بین‌المللی پرداخته‌اند تا با نزدیک شدن به آن و قرار دادنش در برابر نیروهای استعمارگر، از تهدیدها و فشارها بکاهند و استقلال سیاسی کشور را تضمین و از منافع ملی پاسداری کنند.

این قدرت تازه نفس و خوش پیشینه، بانقش توازن‌زا در برابر نیروهای استعمارگر، نیروی سوم نام گرفته است. دولتمردان ایرانی از دوران صفوی تا کنون، بارها، آشکار و پنهان در روابط خارجی چشم امید به نیروی سوم دوخته‌اند و ورود آنرا به حوزه روابط خارجی کشور به گرمی پذیرفته‌اند. بریتانیا در دوران صفوی، فرانسه و آلمان در دوران قاجار و آلمان و آمریکا در دوران پهلوی، از برجسته‌ترین و اثرگذارترین نیروهای سوم در پهنه روابط خارجی ایران بوده‌اند. ولی آیا نیروهای سوم توانسته‌اند نقشی سودمند و رهایی‌بخش برای ایران بازی کنند؟ آیا این کشورها توانسته‌اند ایران را از دام و بندهای پیدا و ناپیدای استعمار برهانند؟ و آیا نیروی سوم در حافظه تاریخی ایرانیان، بعنوان نیروی نیکخواه ثبت شده است؟ با نگاهی به تاریخ روابط خارجی ایران می‌توان دریافت که:

نیروهای سوم در روابط خارجی ایران، قدرتهایی نوپا در پهنه جهانی بوده‌اند که با نیکخواه نشان دادن خود به ایرانیان، ایران را همچون ابزاری برای سلطه‌گری خود یا چانه‌زنی با دیگر قدرتها به کار گرفته‌اند. در این نوشتار، به واکاوی حافظه تاریخی ایرانیان و یادآوری تجربه‌های تکراری اما فراموش شده دولتمردان ایرانی در یاری جستن از نیروی سوم می‌پردازیم؛ باشد که گذشته، چراغ راه امروز و فردا شود.



نظام بین‌الملل دربرگیرنده بازیگرانی است که بر پایه قواعدی نوشته و نانوشته به تعامل با یکدیگر می‌پردازند. مهمترین و اثرگذارترین بازیگران در این

کند. <sup>۶</sup> قدرتهای نوپا نیز به همین سان در بی مجال مناسب برای برهم زدن وضع موجودند تا از قدرتهای برتر سهم خواهی کنند و حتی با تضعیف یا شکست دادنشان جانشین آنها در روند سلطه‌گری جهانی شوند. دولت‌ها در مواردی که توانمندی خود را بیش از دیگران بیندارند، راهبردهای تهاجمی با هدف گسترش دامنه نفوذ را دنبال می‌کنند و در واقع بلندپروازی یک دولت در بهینه‌سیاست خارجی را باید مایه گرفته از جایگاه آن در نظام بین‌الملل بویژه توانمندی آن در عرصه نظامی دید. <sup>۷</sup> صلح برآمده در چارچوب سلطه، با دگرگون شدن ساختار قدرت نظامی و فناوری فرو می‌ریزد و جنگ هژمونیک، تعیین کننده هژمون یا کشور نیرومند بعدی خواهد بود. به سخن دیگر، با دگرگون شدن منافع و قدرت دولت‌ها در زمینه نظامی و تکنولوژی، نظام بین‌الملل از تعادل به سوی ناهمسنگی می‌رود <sup>۸</sup> و در رقابتی که جنگ را نیز بعنوان یک گزینه در برمی‌گیرد، قدرت برتر، نظم تازه که منافع او را بر آورد تعریف می‌کند و صلحی گذرا در سایه سلطه تازه خود شکل می‌دهد. بی‌گمان کشوری که بر اثر افزایش توان خود به رقابت با قدرتهای بزرگ می‌پردازد، برای بازنگری در ساختار قدرت موجود و به دست آوردن سهم بیشتر از قدرت، نخست به رقابت دیپلماتیک می‌پردازد، زیرا رو کردن به جنگ برای افزایش قدرت، چه بسا به کاهش قدرت بینجامد. جنگ پدیده و ابزاری بسیار پر هزینه برای قدرت‌یابی و مبارزه با تهدیدها است از این رو برای بیشتر تصمیم‌گیران، واپسین گزینه است. رهبران کشورها هدفها و منافع را نخست از کوتاه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین راهها دنبال می‌کنند و از همین رو جنگ واپسین گزینه و دیپلماسی نخستین گزینه آنها است. دیپلماسی تنها گفت‌وگوی دوستانه با رقیبان را در بر نمی‌گیرد، بلکه هرگونه تلاش برای تحمیل اراده که مایه جنگ نشود، در چارچوب دیپلماسی می‌گنجد. همراه کردن دیگر کشورها با خود در برابر رقیب یا سرگرم کردن رقیب به دیگران نیز تدبیری دیپلماتیک است. به هر رو، قدرتهای نوپا در نظام بین‌الملل با ابراز گله‌مندی از سهم خود از قدرت، برآند که با کمترین هزینه و با شیوه‌های گوناگون دیپلماتیک ساختار قدرت موجود را به سود خود برهم زنند و در این

○ دیپلماسی تنها گفت‌وگوی دوستانه با رقیبان را در بر نمی‌گیرد، بلکه هرگونه تلاش برای تحمیل اراده که مایه جنگ نشود، در چارچوب دیپلماسی می‌گنجد. همراه کردن دیگر کشورها با خود در برابر رقیب یا سرگرم کردن رقیب به دیگران نیز تدبیری دیپلماتیک است.

در جهانی که هیچ نیروی مشروع مرکزی وجود ندارد، دولت‌ها همواره زیر سایه بی‌اعتمادی و ترس از یکدیگر زندگی می‌کنند و پیرامون خود را آکنده از تهدید می‌بینند. هرچه دامنه منافع یک کشور گسترده‌تر باشد، احساس ناامنی آن در محیط پیرامونی نیز بیشتر است. از این رو قدرتهای بزرگ که منافع جهانی دارند، راه برخورد با خطرهارا در تبدیل کردن خود به قدرت برتر یا هژمون جهانی می‌بینند. آنها برای از میان برداشتن خطرهای پیرامونی، برآنند که نخست به هژمون منطقه‌ای و سپس به هژمون جهانی تبدیل شوند. تاریخ جهان همواره شاهد رقابت هراس‌آلود و خطرناک قدرتهای بزرگ بوده است که بسیاری از این رقابتها به جنگ‌های ویرانگر انجامیده است. <sup>۳</sup> در این شرایط هرگاه دولت‌ها گرایش به افزایش قدرت را از دست بدهند، به تندی رو به نابودی خواهند رفت و چه بسا به مرگی گام به گام دچار شوند. <sup>۴</sup> ثبات نسبی یا صلح گذرا در دورانهای گوناگون نیز برخاسته از رضایت کشورها به نگهداشت وضع موجود نیست بلکه به گفته «ریمون آرون»، صلح نسبی، ناشی از سلطه یک یا چند قدرت بزرگ است که وضع موجود را دلخواه خود می‌بینند و با سازوکارهای گوناگون نظم اجباری خود را در جهان برقرار می‌کنند. <sup>۵</sup>

از دید «مرشایمر»، قدرتهای بزرگ در بی فرصتی هستند تا توازن برآمده از سلطه را در فرصتی مناسب به سود خود به هم زنند و به گفته «ابرت گیلپین» توازن تازه‌ای پدید آورند که منافع آنها را بهتر از گذشته تأمین

در این شرایط فروپاشی قدرتهای کوچک و میانی بسیار تند صورت می‌گیرد، زیرا آنها با اعتماد کردن به چتر حمایتی قدرتها و ائتلافها، گرایش به افزایش توانمندی خود را از دست داده‌اند و از این رو ناگهان خود را در برابر تهدیدهایی چندسویه تنها و ناتوان می‌بینند. واقعیت آن است که بسیاری از قدرتهای نوپا که در گذشته منافعی محدود داشته و ناتوان از سلطه‌گری بوده‌اند، برای پرهیز از درگیر شدن مستقیم با قدرتهای استعمارگر و زمینه‌سازی به سود خود، در نقش کشورهای نیکخواه و صلح‌دوست پدیدار می‌شوند تا با بهره‌گیری از روشهای دیپلماتیک، قدرتهای استعمارگر را به رقابتی فرسایشی و پرهزینه به سود خود بکشانند. قدرتهای نوپا شاید برپایه دیدگاههای عقلانی هزینه‌هایی نیز برای کشورهای زیر سلطه بپردازند، ولی پس از کنار زدن قدرتهای استعمارگر، خود در پوششی تازه با روشهای متفاوت سلطه‌گری پدیدار می‌شوند. به گفته اشلی: «شیوه‌های استعماری و بهره‌کشی نیز متناسب با گذشت زمان و

راه از قربانی کردن منافع همپیمانان خود نیز باک ندارند زیرا برای خود دوست و دشمن همیشگی نمی‌شناسند. دوستان و دشمنان هرگز منافع قدرتهای بزرگ را تعریف نمی‌کنند، بلکه منافع قدرتهای بزرگ است که دوست و دشمن را تعریف می‌کند و از این رو چه بسا دوست امروز، دشمن سرسخت فردا باشد یا چنین دانسته شود، و برعکس.

در سر دیگر طیف بازیگران در نظام بین‌الملل، انبوهی از قدرتهای کوچک و میان‌مایه‌اند که توان رقابت با قدرتهای بزرگ را ندارند. برای آنها نیز سرپا نماندن در ساختار آشفته بین‌الملل مهمترین نگرانی شمرده می‌شود و موجودیت و بقایشان در گرو از میان رفتن خطرهای محیطی است. در این میان آن گروه از قدرتهای کوچک یا میانی که مزیت‌های اقتصادی یا جغرافیایی دارند، بیش از دیگران دستخوش چشمداشت قدرتهای بزرگ و خطرهای گوناگون هستند. این گونه از کشورها که چنگال قدرتهای بزرگ را بالای سر خود می‌بینند، دوره برای پاسداری از موجودیت خود دارند: راه نخست، توازن‌سازی در برابر قدرتهای بزرگ است. این کشورها چنان باید برای استوار کردن پایه‌های امنیت ملی خود در برابر خطرها بکوشند که راه ورود مداخله‌آمیز و تهدیدزای قدرتهای بزرگ در سرنوشت سیاسی خود را ببندند که این روشی بسیار پرهزینه و نیازمند توانمندی و امکانات بسیار است که کشورهای کوچک و میانی از آن بی‌بهره‌اند. روش دوم، رفتن این گونه کشورها زیر چتر پشتیبانی کشوری بزرگ یا ائتلافی نیرومند از کشورها است: روشی آسان و کم‌هزینه که بیشتر با استقبال قدرتهای کوچک و میانی روبه‌رو می‌شود.<sup>۹</sup> تاریخ نشان داده است که حفظ امنیت ملی با دادن سر نخها به یک کشور بزرگ یا ائتلاف از کشورها، شیوه‌ای است بسیار پرخطر و درازمدت همراه آسیبهای بسیار؛ هرچند در کوتاه مدت پاره‌ای از خطر را از سر این گونه کشورها رفع می‌شود. علت را باید در ناپایداری اتحادها و ائتلافهای بین‌المللی دید. قدرتهای بزرگ بارها و بارها منافع قدرتهای کوچک و میانی را برای رسیدن به منافع تازه خود پایمال کرده‌اند.

○ موقع ممتاز جغرافیایی و اقتصادی ایران در چند سده گذشته از یک سو و ناتوانی دولتهای ایرانی در رویارویی کارساز با تهدیدهای بیرونی از سوی دیگر، سبب شده است که روابط خارجی ایران آکنده از تجربه‌ی توسل به نیروهای سومی باشد که در نقش‌هایی بخش و یاری‌رسان پدیدار شده‌اند. این قدرتها گهگاه توانسته‌اند با نمایشی خیرخواهانه، از فشارهای استعماری بر ایران بکاهند و از سر مصلحت‌جویی، هزینه‌هایی نیز پرداخته‌اند، ولی پس از چندی، خود به گونه‌ای تاراج‌گر ایران و تهدیدکننده منافع ایران شده‌اند.

لا به لای حافظه تاریخی ایرانیان به فراموشی سپرده شده باشد، بررسی می کنیم.

### بریتانیا:

ریشه روابط ایران و بریتانیا به دوران صفوی بازمی گردد. در دوران شاه عباس صفوی، بازرگانان انگلیسی با آمدن به ایران نخستین هسته های روابط بازرگانی میان دو کشور را کاشتند.<sup>۱۱</sup> از میان این بازرگانان، برادران شرلی توانستند با نفوذ در دربار شاه عباس چنان جایگاهی به دست آورند که تبدیل به مشاور و امین شاه بزرگ صفوی شوند.<sup>۱۲</sup> سیاست خارجی ایران در دوران صفوی بر پایه چگونگی رویارویی با دست اندازیهای دولت عثمانی به خاک ایران تعریف می شد.<sup>۱۳</sup>

شاه عباس، برادران شرلی را بعنوان نماینده خود به نقاط گوناگون جهان می فرستاد تا برای او در راستای رویارویی با دولت عثمانی پیمان ببندند. در جنوب، نیز دست اندازی پرتغال به خاک ایران و سلطه آنها بر خلیج فارس، بر نگرانی های شاه عباس افزوده بود. در آن شرایط شاه عباس تصمیم گرفت از انگلیسی ها در برابر پرتغال و عثمانی کمک بگیرد. شاه عباس که نیروی دریایی نداشت و در برابر عثمانی ها نیز از نظر جنگ افزار دست تنگ بود، نیروی سومی به نام بریتانیا را، کمک کار خویش برای رویارویی با عثمانی و پرتغال دید.

روابط ایران و بریتانیا با صدور فرمان ابریشم از سوی شاه عباس پایه هایی استوارتر یافت. رابرت شرلی بعنوان فرستاده شاه عباس در ۱۶۱۱ به کشورش بریتانیا بازگشت و پیشنهاد شاه عباس را برای آغاز روابط بازرگانی دو کشور مطرح کرد که مورد پذیرش دولتمردان لندن قرار گرفت. پس از دو سال، دست اندرکاران کمپانی هند شرقی که برای کالاهای خود بویژه پارچه های پشمی (که در هند خریدار نداشت) بازاریابی می کردند، به ایران آمدند و شاه عباس با برادر خواندن پادشاه انگلستان، آنان را به گرمی پذیرفت. کمپانی هند شرقی به ایران پیشنهاد کرد که هر سال کشتی هایی برای خریدن فرآورده های ابریشمی ایران از

تحول در توانایی ها، نیازها و ارزشهای انسان ها تغییر می کند.<sup>۱۴</sup> قدرتهای نوپا کمتر با بهره کشی و استعمار مبارزه می کنند و بیشتر در پی جا انداختن روشهای سلطه گری ناشناخته و تازه با محوریت خود در پهنه نظام بین الملل هستند، و در این راه چهره ای دوست داشتنی و متناسب با ارزشهای زمانی و مکانی از خود نشان می دهند.

موقع ممتاز جغرافیایی و اقتصادی ایران در چند سده گذشته از یک سو و ناتوانی دولتهای ایرانی در رویارویی کارساز با تهدیدهای بیرونی از سوی دیگر، سبب شده است که روابط خارجی ایران آکنده از تجربه توسل به نیروهای سومی باشد که در نقش رهایی بخش و یاری رسان پدیدار شده اند. این قدرتها گهگاه توانسته اند با نمایشی خیرخواهانه، از فشارهای استعماری بر ایران بکاهند و از سر مصلحت جویی، هزینه هایی نیز پرداخته اند، ولی پس از چندی، خود به گونه ای تاراج گر ایران و تهدید کننده منافع ایران شده اند. بریتانیا، فرانسه، آلمان و آمریکا از برجسته ترین نیروهای سوم در تاریخ روابط خارجی ایران بوده اند. در زیر، چگونگی ورود هر یک از آنها به پهنه روابط خارجی ایران و نقشهایی مثبت و منفی را که در این زمینه بازی کرده اند و چه بسا در

○ بریتانیا بعنوان قدرتی نوپا در نظام بین الملل در دوران صفوی، تبدیل به قدرتی استعمارگر شد که آثار نفوذ شومش از تاریخ ایران زدودنی نیست. هر چند این قدرت استعمارگر ایران را در برابر تهدیدها و دست اندازیهای عثمانی و پرتغال یاری کرد، ولی با گذشت زمان و گسترش دامنه نفوذ سیاسی و اقتصادی در ایران، خود در چند سده مایه خطرهای جدی برای منافع ایران شد.

○ هزینه‌های اشغال شدن خاک ایران در دو جنگ جهانی به بهانه فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران، به اندازه‌ای کمر شکن بود که سود اقتصادی رابطه با آلمان در برابر آن غیر عقلانی جلوه می‌کند.

بریتانیا در ایران رفته رفته گسترش یافت و ضعف درونی دودمان قاجار راه را بیش از پیش برای بریتانیا در ایران گشود. روسیه در شمال و انگلستان در جنوب به گونه غیرمستقیم ایران را اداره می‌کردند و منافع ایران در راستای خواسته‌های استعماری آنها پیمال می‌شد. بسیاری از کارهای داخلی ایران با انگشت سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان می‌گشت. نفوذ این دو کشور در دربار قاجار به اندازه‌ای بود که شاهان قاجار اجازه نزدیک شدن به قدرت دیگری را نداشتند و برای به کار گرفتن هر نیروی بیگانه، ناگزیر از به دست آوردن دل این دو کشور استعمارگر بودند. برای نمونه، ناصرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا، با بیسمارک صدراعظم آلمان درباره کشیدن راه آهن و دادن امتیاز کشتیرانی به آلمان گفت و گو کرد که با اعتراض سخت روس و بریتانیا روبه‌رو شد. در پی آن ناصرالدین شاه به وزیر خارجه اش به طعنه نوشت: «با سفارت روس و انگلیس صحبت کنید تا تکلیف ما روشن شود ببینیم استقلال داریم یا نه؟»<sup>۱۸</sup> بدین سان، بریتانیا بعنوان قدرتی نوپا در نظام بین‌الملل در دوران صفوی، تبدیل به قدرتی استعمارگر شد که آثار نفوذ شومش از تاریخ ایران زودنی نیست. هر چند این قدرت استعمارگر ایران را در برابر تهدیدها و دست‌اندازیهای عثمانی و پرتغال یاری کرد، ولی با گذشت زمان و گسترش دامنه نفوذ سیاسی و اقتصادی آن در ایران، خود در چند سده مایه خطرهای جدی برای منافع ایران شد.<sup>۱۹</sup>

### فرانسه:

فرانسه نیز در دوران فتحعلی شاه بعنوان يك قدرت

هند به بندر جاسک گسیل دارد و این فرآورده‌ها را در اروپا بفروشد. شاه عباس با پذیرش این پیشنهاد در ۱۶۱۷ م به دولت انگلستان اجازه داد که نمایندگان سیاسی خود را به دربار ایران بفرستد. مأموران کمپانی هند شرقی در سراسر ایران به دادوستد پرداختند و در اصفهان و شیراز تجارخانه باز کردند. فرمان شاه عباس که به فرمان ابریشم مشهور است، پایه رابطه ایران و بریتانیا شمرده می‌شود. ۱۴ در ۱۶۲۲ میلادی شاه عباس از نیروی دریایی بریتانیا برای پایان دادن به سلطه پرتغال در خلیج فارس بهره برد. ناوگان جنگی بریتانیا در بندر جاسک لنگر انداخت، نیروهای پرتغال با کمک بریتانیا رانده شدند و جزیره هرمز به تصرف ایران درآمد؛ و بدین سان يك سده سلطه پرتغال بر خلیج فارس پایان گرفت. به دستور شاه عباس نیروهای ایرانی قلعه هرمز را گرفتند و تنها بخشی از شهر را به نیروهای انگلیسی سپردند. ایران از دست پرتغال رها شد و بریتانیا با نفوذ در خلیج فارس، همراه با افزودن به قدرت خود در هند، تجارت ابریشم با ایران را گسترش داد. همچنین مقرر شد که در صورت تجاوز دوباره پرتغال به ایران، نیروی دریایی انگلستان به دفاع از ایران بپردازد. در آن دوران صمیمیتی میان دو کشور برقرار شده بود که هیچگاه تکرار نشد؛ چنان که شاه عباس تصاویر برادران شری را در اتاق خود به دیوار آویخته بود.<sup>۱۵</sup> رو کردن شاه عباس به بریتانیا برای ستیز با پرتغال، زمینه‌ساز رخنه انگلیس در ایران بود. کریم خان زند نیز در برابر تهدیدهای هلند که در آن دوران قدرت بزرگ دریایی در خلیج فارس بود، دست نیاز به سوی نیروی دریایی انگلستان دراز کرد و بدین سان بیش از پیش بر نفوذ بریتانیا در خلیج فارس و ایران افزوده شد.<sup>۱۶</sup> با بیرون راندن هلند از خلیج فارس، بریتانیا قدرت بی‌رقیب در این منطقه شد.

تا پایان دوران کریم خان، روابط ایران و بریتانیا بیشتر تجاری بود اما در سالهای پایانی سده ۱۸، يك باره ایران از دید استراتژیک برای انگلستان اهمیت بنیادی یافت و ایران و خلیج فارس همچون دژی برای پاسداری از هندوستان مطرح شد.<sup>۱۷</sup>

نفوذ ویرانگر بریتانیا در دستگاه حکومتی ایران، از همان هنگام آغاز شد. در دوران حکومت قاجار، نفوذ

○ از مهمترین و اثرگذارترین عوامل در شکل‌گیری رفتار خارجی کشورها، ساختار اقتدارگریز و آشفته نظام بین‌الملل است. این ساختار، امنیت را به نخستین نیاز کشورها تبدیل می‌کند. در جهانی که هیچ قدرت مشروع مرکزی وجود ندارد، هر کشور مسئول امنیت خود است و بر پایه همین اصل، همه کشورها در پی افزایش قدرت در برابر دیگرانند تا از این راه موجودیت و پایداری خود را تضمین کنند

نویا و نیکخواه برای دربار قاجار مطرح شد. نگرانی اصلی ایران در آن دوران، دست‌اندازیه‌های پی‌درپی روسیه به خاک ایران بود و فتحعلی شاه، فرانسه را دوستی نیرومند و وفادار برای جلوگیری از تجاوزات روسیه و نفوذ رو به گسترش انگلستان پنداشت. فرانسه نیز مانند هر نیروی سوم دیگر در تاریخ روابط خارجی ایران، در آغاز، آوازه‌ای خوب داشت.

فرانسه در دوران فتحعلی شاه، قدرتی تجدیدنظرطلب بود و از رقبای سرسخت روسیه و انگلستان شمرده می‌شد. فرانسه برای پرهیز از درگیری مستقیم با رقیبان و گریز از هزینه‌های گزاف جنگ، عثمانی را در برابر روسیه و ایران را در برابر بریتانیا به جنگ ترغیب می‌کرد و بر آن بود از راه همپیمانی با ایران و عثمانی، دورقیب نیرومند خود را تضعیف کند و توازن قدرت موجود در جهان را به سود خود برهم زند. همسایگی عثمانی با روسیه و ایران با هند که مهمترین مستعمره بریتانیا به‌شمار می‌رفت، از ایران و عثمانی، دو کشور ارزشمند از دید راهبردی برای فرانسه ساخته بود. در دوران فتحعلی شاه، خاک ایران بی‌درپی مورد تجاوز نیروهای روسی قرار می‌گرفت و چگونگی رویارویی با روسیه مهمترین مسئله روابط خارجی ایران بود. پس از آنکه بریتانیا

پیشنهاد ایران را مبنی بر اتحاد بر ضد روس نپذیرفت پادشاه قاجار به سراغ فرانسه رفت. ناپلئون در نامه‌ای به فتحعلی شاه از اتحاد با ایران استقبال کرد و به شاه درباره خطر روسیه و طمع‌ورزی‌ها و توسعه‌طلبی‌های بریتانیا هشدار داد و افزود که ایران برای حفظ منافع خود باید با کمک فرانسه ارتشی منظم در برابر این تهدیدها ایجاد کند. ۲۰ فتحعلی شاه در ۱۸۰۷ هیأتی را با هدایایی به ارزش پانصد هزار تومان نزد ناپلئون فرستاد که در آن هنگام در اردوگاه فینکن اشتاین در لهستان به سر می‌برد. در آنجا پیمان مشهور فینکن اشتاین میان ایران و فرانسه بسته شد و بر پایه آن مقرر شد که فرانسه گذشته از به رسمیت شناختن استقلال ایران، گرجستان را از آن ایران بداند و بیرون رفتن نیروهای روسی را از آنجا خواستار شود؛ همچنین با فرستادن توپهای صحرایی و تفنگ به تجهیز منظم ارتش ایران بپردازد. در برابر، ایران پذیرفت به رابطه خود با بریتانیا نقطه پایان گذارد و با آن کشور اعلام جنگ کند و نیز اهالی قندهار و افغانان را بر انگلیس بشوراند. همچنین ایران پذیرفت که به هنگام حمله فرانسه به هند، به ارتش ناپلئون اجازه گذشتن از خاک خود بدهد. در واقع فرانسه منافع خود را در نیرومند کردن ارتش ایران دیده بود و به سازمان دادن ارتش ایران که از زمان شاه عباس صفوی چندان تغییر نکرده بود و به صورت سواره‌عشایری بود، کمک کرد. برپا کردن یک کارخانه توپ‌سازی در اصفهان و یک زرادخانه در تهران، دو اقدام مهم فرانسه در تجهیز کردن ارتش ایران به ابزارهای جنگی بود. دربار قاجار، دلگرم از پشتیبانی ناپلئون، شرط آغاز گفت‌وگوهای صلح با روسیه را بیرون رفتن نیروهای روسی از همه نواحی اشغال شده ایران قرار داده بود، اما یکباره با پیمان شکنی فرانسه روبه‌رو شد و خود را در برابر روسیه و بریتانیا تنها و بی‌یاور دید. ناپلئون پس از شکست سختی در فریلند که به روسیه وارد کرد، تغییر سیاست داد و بی‌توجه به پیمانش با ایران، تصمیم گرفت برای تضعیف بریتانیا، با روسیه متحد شود. ارتش روسیه نیز که خیال خود را از جبهه اروپا آسوده می‌دید، با شدت بیشتر جنگ با ایران را ادامه داد. ۲۱ تجاوز روسها به ایران بار دیگر آغاز شد و به جنگهای دامنه‌دار ایران و روسیه انجامید. پیامد این

گرچه گاهی از ناسیونالیسم پشتیبانی معنوی می‌کرد، ولی انزوایی آن کشور در پهنه نظام بین‌الملل، از اثر گذاریش در سطح جهانی می‌کاست. بدین‌سان، تنها کشوری که می‌توانست ایران را از زیر فشارها و تهدیدهای دو قدرت استعماری روسیه و انگلیس برهاند و کشور ما را در ایجاد امکانات رفاهی و صنعتی یاری دهد، دولت صنعتی و تازه به قدرت رسیده آلمان بود. از این‌رو دولتمردان ایرانی سخت تلاش می‌کردند از این قدرت نوپا در زمینه‌های سیاسی و صنعتی بهره‌گیرند.

پیشینه روابط ایران و آلمان به سفرهای ناصرالدین‌شاه به اروپا بازمی‌گردد. شاه و صدراعظم دوراندیش او (میرزا حسین خان سپهسالار) در سفر دوم خود به اروپا کوشیدند پای آلمان را بعنوان بازیگر سوم و متوازن کننده در برابر روسیه و انگلیس به معادلات سیاسی ایران بکشانند و با دادن امتیاز و بستن پیمانی برای کشیدن راه آهن، آلمان را به روابط خارجی ایران وارد کنند. ولی در آن هنگام بیسمارک درگیر دسته‌بندی‌ها در اروپا بود و به آسیا توجهی نداشت. ۲۴ از سوی دیگر، روسیه و بریتانیا نیز در راه گسترش روابط ایران با دیگر کشورهای نیرومند سنگ‌اندازی می‌کردند. به هر رو پس از چندی زمینه ایجاد رابطه میان دو کشور فراهم آمد و هر دو سو خواستار مناسبات استراتژیک با یکدیگر شدند. هم‌زمان با جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، آلمان که تبدیل به رقیبی برای روسیه و بریتانیا شده بود، بر آن بود تا توازن موجود در نظام بین‌الملل را به سود خود به هم‌زند و از راههای گوناگون قدرتهای رقیب خود را تضعیف کند. آگاهی آلمانیها از بیزارای ایرانیان از روسیه و انگلیس و همسایگی ایران با هند سبب شد که این کشور مورد توجه جدی دولتمردان آلمانی قرار گیرد. آنان تبلیغات خود را در ایران درباره توان صنعتی و نظامی آلمان آغاز و کشورشان را نیرویی خیرخواه و با صداقت در روابط خارجی معرفی کردند. دولتمردان ایرانی نیز با توجه به اینکه آلمانی‌ها پیشینه استعمارگری نداشتند، توان صنعتی آنها و از همه مهمتر نیاز ایران به یک کشور سوم نیرومند از دید صنعتی و نظامی، چشم امید به آلمان دوختند. ۲۵

جنگها، پیمان‌های کمرشکن گلستان و ترکمن‌چای بود که بر پایه آنها، جدا شدن بخشهای بزرگی از خاک ایران رقم خورد. ۲۲ بدین‌سان، تجربه اتکا به نیروی سومی دیگر و تنهایی دوباره در برابر دولتهای استعمارگر روسیه و بریتانیا، دامن دولتمردان ایران را آلود. با نگاهی به پیمان‌شکنی فرانسه می‌توان به نقش ویرانگر و پنهان آن کشور در دو پیمان خفت‌بار گلستان و ترکمن‌چای پی برد.

در دوران پادشاهی محمدشاه، ایران در پیمانی با بریتانیا (۱۸۴۱ میلادی) پذیرفت که همان امتیازات داده شده به روسیه در پیمان ترکمن‌چای به بریتانیا نیز داده شود تا رقابت شانه به شانه دو قدرت سلطه‌گر در گرفتن امتیازات از دربار قاجار با شدت بیشتر ادامه یابد. ۲۳

## آلمان:

آلمان مشهورترین کشور اروپایی است که در روابط خارجی ایران بعنوان نیروی سوم شناخته شده است. این شهرت نزد تحلیلگران سیاسی از این روست که آلمان در آستانه جنگهای جهانی یکم و دوم در ایران بعنوان نیروی سوم به کار گرفته شده و این رابطه، زمینه اشغال خاک ایران را در دو جنگ جهانی فراهم آورده است. ایران با اینکه در هر دو جنگ جهانی اعلام بیطرفی کرده بود، به بهانه داشتن رابطه با آلمان و برخورداری از پشتیبانی غیرمستقیم آن کشور، با حمله نیروهای متفق رویه‌رو شد. آلمانیها هیچ‌گاه فرصت نیافتند مانند بریتانیا، روسیه و آمریکا سلطه‌ای پنهان بر ایران داشته باشند ولی داشتن رابطه استراتژیک با آن کشور، به بهای اشغال خاک ایران در دو جنگ جهانی تمام شد؛ هر چند این رابطه سودمندیهایی اقتصادی برای ایران داشت.

### روابط ایران و آلمان پیش از نخستین جنگ جهانی:

فشار فزاینده روسیه و انگلیس به ایران در سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۰ با پیدایش موج ناسیونالیسم در ایران همراه بود. در واقع آثار ویرانگر استعمار، خود انگیزه‌ای مستقل برای شعله کشیدن ناسیونالیسم در سراسر جهان شده بود. فرانسه در شمال آفریقا و اتریش در بالکان سرگرم مبارزه با ناسیونالیسم بودند. آمریکا نیز



همکاری و میانجیگری دیپلماتیک آلمانیها در درگیریهای مرزی ایران و عثمانی، تلاششان برای تأسیس بانک آلمان در تهران<sup>۲۶</sup> و پیوستن راه آهن بغداد به تهران، چهره‌ای محبوب در میان دولتمردان ایرانی ساخته بود. ملیون مشروطه خواه نیز که به رها شدن از فشار دو قدرت استعمارگر روسیه و انگلیس می‌اندیشیدند، سیاست تازه خاوری آلمان را فرصتی برای آزادی ایران از بندهای پنهان استعمار دانستند<sup>۲۷</sup> زیرا به هر رو، آلمانی‌ها دشمن دشمنان ایران شناخته می‌شد. آلمانیها در جای خود، از این احساسات ایرانیان بهره می‌گرفتند و خود را پشتیبان مسلمانان و همپیمان آنان وانمود می‌کردند. آلمانیها در جلسات روضه خوانی و تعزیه شرکت می‌کردند و این کار چنان بر دولتمردان ایرانی اثر گذاشته بود که روزی احمد شاه از منشی سفارت آلمان پرسیده بود «آیا راست است که کاردار سفارت آلمان در مجلس تعزیه بسیار گریه کرده است؟» یک بار هم رویترا از سر طعنه و طنز خبری منتشر کرد مبنی بر اینکه آلمانیها مسلمان شده‌اند و بر بازوی خود شهادتین مسلمانان را نوشته‌اند. این خبر به اندازه‌ای بر ایرانیان اثر کرده بود که در بازار تهران، تجار و کسبه پس از نماز، برای سلامت امپراتور آلمان دعا می‌کردند و او را بزرگترین پادشاه جهان اسلام می‌خواندند.<sup>۲۸</sup>

... ظهور آلمان‌ها در عرصه سیاست ایران ناگهان در دل‌های سرد و تاریک ایرانیان امیدی تازه پدید آورد و مردم ایران نه بخاطر دوستی با آلمان بلکه به علت دشمنی با روس و انگلستان با این پهلوان تازه وارد در میدان سیاست بین‌الملل گرم می‌گرفتند و بدبختانه مثل همیشه باز به افراط گراییدند و البته این افراط در دوستی و تظاهر به محبت بیشتر برای سوزاندن دل حریف و تحقیر و توهین به دو ابرقدرت روزگار بود. کما اینکه دیدیم شمس‌الذکرین، روضه‌خوان مشهور، پرچمی را با عقاب آلمان و تاج امپراطوری، مزین و موشح به آیات قرآن و احادیث فراوان برای امپراطور آلمان تهیه کرده بود تا در هنگام امضای پیمان صلح، ایران را از یاد نبرد یا در روز ورود سفیر آلمان به ایران آنقدر بر سر او گل ریختند که نمی‌توانست

سر خود را بلند کند...<sup>۲۹</sup> با آغاز نخستین جنگ جهانی، دولت آلمان بر آن شد تا مناطق گوناگون پیرامون هند را بر پادشاهی بریتانیا بشوهراند و دولتهای ایران و عثمانی را بعنوان دو دولت بزرگ مسلمان به جنگ با بریتانیا بکشاند. از این رو آلمانیها کمکهای تسلیحاتی و مالی خود را به سوی عشایر و ایلهای ضد انگلیسی سرازیر کردند. شخصی به نام «واسموس» که پیشینه آشنایی با ایران داشت به فارس رفت و توانست در سراسر دوران جنگ مردمان آن منطقه را بر انگلیسی‌ها بشوهراند. همگان کمابیش از دلاوری تنگستانی‌ها و حماسه رئیس علی دلواری در این زمینه آگاهند و تلاشهای واسموس برای دامن زدن به احساسات ضد انگلیسی نیز در بسیاری از آثار تاریخی آن دوران ثبت شده است.<sup>۳۰</sup>

در ۱۹۱۱، ایرانیان بار دیگر با پیمان شکنی نیروی سوم روبه‌رو شدند. دولتمردان ایرانی باز خود را در برابر روسیه تنها و بی‌یاور یافتند و خاطره فینکن اشتاین برایشان زنده شد. آلمانیها در کنفرانس پتسدام در ۱۹۱۱ (دیدار نیکلای دوم و ویلهلم دوم) با روسها همپیمان شدند و دست از پشتیبانی ایران برداشتند، هر چند خود را همچنان یار ایران وانمود می‌کردند.

در آن کنفرانس، آلمان استقلال و یکپارچگی سرزمینی ایران را به رسمیت شناخت، ولی در زمینه کشیدن راه آهن و دیگر ابعاد روابط خود با ایران بیشتر در پی تأمین منافع روسیه بود. در پیمان سنت پترزبورگ (۱۹ اوت ۱۹۱۱) که بر پایه توافقها در کنفرانس پتسدام بسته شد، آلمانیها با به رسمیت شناختن شمال ایران بعنوان منطقه نفوذ روسیه، تعهد کردند که بی‌هماهنگی با روسیه هیچ کاری در زمینه کشیدن راه آهن انجام ندهند و بدین سان قرارداد ۱۹۰۷ میان روسیه و انگلیس درباره ایران را به رسمیت شناختند.<sup>۳۱</sup> با این همه، دولتمردان ایرانی از خواب بیدار نشدند و همچنان بر گسترش روابط استراتژیک با آلمان پای فشرده تا اینکه نتیجه آنرا در نخستین جنگ جهانی به گونه اشغال شدن خاک ایران درو کردند. روسیه و بریتانیا که در ۱۹۰۷ ایران را به گونه غیر رسمی به سه منطقه جنوب، شمال و حایل تقسیم کرده و کنترل منطقه میانی را به دولت مرکزی

○ تاریخ روابط خارجه ایران از دوران صفوی نشان می‌دهد که دولتمردان ایرانی برای رها شدن از خطرها و تهدیدهای بیرونی، همواره به نیروی سوم پناه برده‌اند. بیشتر این نیروهای سوم قدرت‌هایی نوپا بوده‌اند که در رقابت با بازیگران نیرومند در پهنه جهانی، خود را مصلح و نیکخواه می‌نمایانده‌اند. این قدرتها پس از به دست آوردن اعتماد دولتمردان ایرانی و یافتن جای پا در ایران، منافع ملی کشور ما را به پای خواسته‌ها و هدفهای خود قربانی کرده‌اند؛ به گونه‌ای که ایرانیان از رو کردن به نیروی سوم، در دورانه‌های گوناگون تاریخی، چیزی جز رنج و زیانهای جبران‌ناپذیر ندیده‌اند.

تبدیل شود.<sup>۳۲</sup> آلمانیها که پس از شکست در جنگ جهانی یکم سخت ناتوان شده بودند، در پی بازسازی قدرت گذشته خود در پهنه‌های گوناگون بودند و این بازسازی را بر پایه رشد و توسعه اقتصادی آغاز کردند. تا سر بر آوردن فاشیسم هیتلری، نگرانیهای آلمانیها بیشتر اقتصادی بود و از این رو روابط خود با دیگر کشورها از جمله ایران نیز در زمینه اقتصادی پی‌ریزی می‌کردند. دولت آلمان خواهان جذب شدن نیروهای بیکار آلمانی در ایران و ترکیه بود و می‌کوشید با بازی کردن نقش اقتصادی در کشورهایی مانند ایران، زیانهای جنگ را جبران کند. بریتانیا نیز برای رونق بخشیدن به اقتصاد اروپا و همچنین جلوگیری از نفوذ کمونیسم به کشورهای چپ‌اندیش چون ایران و حتی خود آلمان، راه‌مدار با آلمان در پیش گرفته و با چشم‌پوشی از غرامتهای جنگی، به آن کشور اجازه فعالیت در پهنه اقتصاد جهانی داده بود. در آن شرایط، روابط اقتصادی ایران و آلمان بیش از پیش گسترش یافت و آلمانیها در سالهای میان دو

ایران سپرده بودند، به بهانه هواداری برخی از دولتمردان ایرانی از آلمان در جنگ جهانی، در پیمانی میان خود در ۱۹۱۵، منطقه حایل را نیز در پوشش مبارزه با هواداران آلمان و جاسوسان آلمانی به انگلیس واگذار کردند.<sup>۳۲</sup> البته آلمانیها از پای نشستند و کوشیدند از راههای گوناگون ایران را به هواداری از آلمان وارد جنگ کنند. بویژه واسموس کنسول پیشین آلمان در بوشهر بسیار کوشید تا عشایر بختیاری و قشقایی را در برابر نیروهای انگلیسی متحد کند اما سرانجام توفیقی نیافت و خاک ایران به اشغال نیروهای روسیه و انگلیس درآمد.

### روابط ایران و آلمان در دوره پهلوی اول:

پس از نخستین جنگ جهانی و به قدرت رسیدن رضا شاه، اوضاع درونی ایران دگرگون شد. در سطح نظام بین‌الملل نیز با پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه و خم شدن کمر بریتانیا زیر هزینه‌های سنگین جنگ، موازنه قدرت برهم خورده بود. انقلابیون به قدرت رسیده در روسیه با سیاستهای استعماری امپراتوری پیشین مخالف بودند؛ بریتانیا خواهان برپا شدن حکومتی نیرومند در ایران بود تا در برابر امواج انقلابی شوروی ایستادگی کند؛ در بُعد داخلی نیز نگرانی فرد فرد ایرانیان، امنیت بود. مردمانی که بیش از یک سده زیر خودکامگی و بی‌کفایتی پادشاهان قجر کمر خم کرده بودند و داریی‌های خود را به دست قدرتهای استعمارگر بیگانه به تاراج رفته می‌دیدند، پس از تحمل آسیبهای گشوده جنگ جهانی یکم، خواهان حکومتی نیرومند بودند تا با برقراری امنیت، زندگی بهتری برایشان فراهم آورد. در میان کشورهای بزرگ، تنها آمریکا نیرومند باقی مانده بود. ایرانیان از آمریکا بویژه اقدامات مثبت شوستر خاطرهای خوش داشتند و مشتاقانه خواهان حضور آمریکا در معادلات ایران بودند تا در کنار کمک به بازسازی و پیشرفت کشور، در برابر دولتهای انگلیس و شوروی نقشی متوازن کننده به سود ایران بازی کند. با این همه، انزوایی آمریکا پس از جنگ، مانع از همکاریهای چشمگیر آن کشور با ایران می‌شد. ناکامی دولتمردان ایرانی در ایجاد روابط گسترده با آمریکا، سبب شد که آلمان بار دیگر به تنها گزینه برای ایران

آن شد تارفته رفته نیروهای بومی را جانشین آلمانیها در کشور کند.<sup>۳۴</sup>

با به قدرت رسیدن هیتلر، روابط دو کشور بهبود یافت. ارزش استراتژیک ایران برای تحقق یافتن سیاستهای توسعه طلبانه هیتلر، آلمانیها را به گسترش دادن روابط سیاسی و اقتصادی با ایران ترغیب می کرد. رضاشاه نیز که شیفته برخی شعارهای تبلیغاتی (از جمله در مورد نژاد آریایی ایران و آلمان) و ضد کمونیستی هیتلر شده بود، در دام جاه طلبی و قدرت خواهی افتاد؛ روابط سیاسی با آلمان را گسترش داد و روابط اقتصادی دو کشور را نیز ژرفتر کرد.<sup>۳۵</sup> بریتانیا نیز که کمونیسم و نازیسم را در برابر هم می دید، از درگیری این دو ایدئولوژی و فرسایش آنها خرسند بود و از این رو با ورود آلمان به حریم ایران مخالفت نورزید.

«رضاشاه... به رغم اینکه پیشرفت اولیه اش را مدیون آبرونساد و احتمالاً عوامل انگلیسی در ایران بود، نه انگلستان و نه نقش آنها را در ایران می پسندید. خطاست اگر او را عامل یا جاسوس انگلستان بدانیم. او نفوذ انگلیس را تا آن حد می پسندید که برای حفظ موقعیتش لازم بود. زیرا او مانند سایر اهل سیاست بر این باور بود که انگلیس هر کاری را که بخواهد در ایران انجام می دهد و برای این کار لازم است تنها عصای جادویی اش را تکان دهد. از همین رو نیز به هنگام رشد سریع قدرت نازی در آلمان در دهه ۱۹۳۰ پنداشت برای خود و حکومتش خوب است تا به آلمان نزدیک شود. پیش از آن نیز بیشتر و بیشتر برای انجام طرحهای نظامی و غیر نظامی خود به مستشاران آلمانی روی آورده بود و آلمان به تدریج به مهمترین طرف تجاری ایران تبدیل شد. به هنگام جنگ جهانی دوم ایران رسماً بی طرف ماند اما شاه و ارتش او به روشنی آرزوی پیروزی همه جانبه آلمان را در سر داشتند و این تمایل اکثر جامعه سیاسی ایران بود».<sup>۳۶</sup>

بسته شدن پیمان عدم تجاوز میان آلمان و اتحاد جماهیر شوروی پیش از آغاز جنگ جهانی دوم یادآور

○ بی گمان، اگر دشمنی و فضای آکنده از تنش و تهدید میان ایران و آمریکا از میان نرود، راهبرد توازن سازی در برابر آمریکا عقلانی ترین راهبرد برای ایران شمرده می شود، ولی چیزی که همواره باید به آن توجه داشت، مرز باریک توازن سازی با افتادن به دام نیروی سوم است. قاعده مند نبودن کنشها و واکنشها در تعامل یا تعارض با قدرتهای بزرگ، می تواند توازن سازی را به افتادن در دام نیروی سوم تبدیل کند و یک کشور را به انزوای سیاسی بکشاند. انزوای سیاسی نیز کشور را به طعمه ای برای قدرتهای نوپا در نظام بین الملل تبدیل می کند تا با دستمایه قرار دادن منافع کشور منزوی، معادلات قدرت را به سود خود برهم زنند.

جنگ جهانی نقشی برجسته در صنایع گوناگون ایران بازی کردند. گسترش دادن خطوط ارتباطی، ساخت و راه اندازی کارخانه های سبک، تأسیس بانک، به کار گماردن صدها مهندس و کارشناس آلمانی، تربیت کارشناسان ایرانی و راه اندازی خطوط کشتی رانی از اقدامات آلمانیها در ایران بود.

اوج گیری همکاریهای دو کشور از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۱ بود. پس از آن تا ۱۹۳۴ هیتلر قدرت را در آلمان به دست گرفت، روابط دو کشور رو به سردی گرایید. مسائلی چون فعالیت مخالفان رضا شاه در برلین، در آمدن بازرگانی خارجی ایران به انحصار آلمانیها، اختلاس رئیس آلمانی بانک ملی ایران و نا امید شدن رضا شاه از همکاری سیاسی آلمان در برقراری دوباره حاکمیت ایران در خلیج فارس، سبب بدگمانیها و تیرگی روابط شده بود. رضا شاه که همواره به بیگانگان بدبین بود بر

دولتمردان ایرانی به رویارویی با دو قدرت استعماری روسیه و انگلیس برای رسیدن به استقلال سیاسی از سوی دیگر، حضور يك قدرت خارجی مصلح را در معادلات داخلی و بین‌المللی ایران ایجاب می‌کرد. در شمال، روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی بر سر مسئله آذربایجان بحرانی بود. در جنوب، دولت ایران نه تنها برای گرفتن سهم بیشتر از درآمد نفت با انگلستان در کشمکش بود، بلکه در اصل برای برخورداری از استقلال سیاسی بیشتر می‌جنگید. توانمندی سیاسی و اقتصادی ایران به اندازه‌ای نبود که بتواند همزمان در رویارویی با دو قدرت بزرگ استعمارگر پیروز شود. از این رو دولتمردان ایرانی با توجه به خوش پیشینه بودن آمریکا و تجربه‌های خوبی که از آن کشور داشتند، همکاری با این قدرت نوپا را به گرمی پذیرفتند تا با بهره‌مندی از پشتیبانی آن بتوانند به چانه‌زنی با اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا پردازند و حقوق ملت ایران را تأمین کنند.

نگاه ایرانیان به آمریکا بعنوان نیروی سوم، به دوران ناصرالدین شاه بازمی‌گشت.

در ۱۸۵۰ میلادی، میرزا تقی خان امیر کبیر با بستن پیمان کشتی‌رانی و بازرگانی با آمریکا، کوشید پای آن کشور را بعنوان نیروی سوم به روابط خارجی ایران بکشاند. يك ماه پس از آن، امیر کبیر برکنار شد و آقاخان نوری به سفارش انگلیسی‌ها، پیمان را تصویب نکرد.<sup>۳۸</sup> در روزهایی که ایران با انگلیس بر سر هرات سخت درگیر بود، فرخ خان امین‌الدوله نماینده ناصرالدین شاه پیمانی بازرگانی در هشت فصل با کارول اسپنس نماینده آمریکا در عثمانی بست. این نخستین پیمان ایران با آمریکا بود که در استامبول امضا شد.<sup>۳۹</sup> دولتمردان ایرانی تا هنگام ملی شدن نفت که چهره واقعی آمریکا را دیدند، نه تنها تجربه‌ای منفی از ایالات متحده و آمریکاییان نداشتند، بلکه هرگونه دخالت آمریکا در کارهای ایران را به سود کشور می‌دانستند. خاطره خوش ایرانیان از آمریکایی‌ها، با اصلاحات مورگان شوستر آمریکایی در ایران آغاز شد. او که پس از

يك تجربه تلخ تاریخی برای دولتمردان ایرانی بود. شرایط پیش از نخستین جنگ جهانی، بار دیگر برای ایران تکرار شد و آلمانیها دست دوستی به سوی روسیه دراز کردند. پیمان عدم تجاوز اتحاد جماهیر شوروی و آلمان، پیوست محرمانه‌ای درباره ایران داشت، هر چند پس از فاش شدن آن، از سوی مقامات آلمانی تکذیب شد. این پیوست به گفته وزیر خارجه وقت انگلیس نشان از خیانت آشکار آلمان به ایران داشت. در این سند محرمانه آمده بود:

«پیشوا اکنون معتقد شده که اصولاً بسیار عاقلانه و مفید خواهد بود که مناطق نفوذ بین آلمان، شوروی و ایتالیا مورد توافق قرار گیرد. سپس متذکر می‌شود آیا طبیعی نیست که روسیه شوروی هدف دستیابی به دریای آزاد [خلیج فارس] را که برای وی جنبه حیاتی دارد، در سرزمین خود به مرحله اجرا در آورد...»<sup>۳۷</sup>

با آغاز جنگ جهانی دوم، دولت ایران بار دیگر خود را بیطرف اعلام کرد. اهمیت استراتژیک ایران برای طرفهای درگیر در جنگ از يك سو و نزدیکی ایران و آلمان از سوی دیگر، خاک این کشور را بار دیگر طعمه متفقین به رهبری انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی کرد. با اینکه رضا شاه اعلام کرد که بر فعالیت آلمانیها کنترل دارد و بیرون راندن آنها ممکن است به نقض بیطرفی تفسیر شود، نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به استناد عهدنامه مودت ۱۹۲۱ و به بهانه جلوگیری از فعالیت آلمانیها در ایران، از شمال به خاک ایران گسیل شدند. نیروهای بریتانیا نیز از جنوب به همین بهانه وارد کشور شدند و دو قدرت استعماری بار دیگر تا دروازه‌های پایتخت نفوذ کردند و ایران باز به گودال فلاکت و ناامنی افتاد.

هزینه‌های اشغال شدن خاک ایران در دو جنگ جهانی به بهانه فعالیت جاسوسان آلمانی در ایران، به اندازه‌ای کمر شکن بود که سود اقتصادی رابطه با آلمان در برابر آن غیر عقلانی جلوه می‌کند.

## آمریکا:

لزوم بازسازی کشور پس از جنگ از يك سو و عزم

پیروزی مشروطه خواهان و بارضایت آنان به ایران آمده بود، اقداماتی یکسره مثبت در راستای منافع ملی ایران و کوتاه کردن دست استعمارگران انجام داد، ولی با تهدیدها و سنگ اندازیهای روسیه و بریتانیا نتوانست به کار خود ادامه دهد. شوستر بر پایه قوانین تازه‌ای که مجلس شورای ملی تصویب کرده بود دستور داد در آمد گمرکات نخست به خزانه دولت و اریز و سپس سهم دولتهای خارجی از آن پرداخت شود. روسها به این دستور واکنش سخت نشان دادند و اعلام کردند که مأموران بلژیکی در گمرک ایران حق اجرای آنرا ندارند. با ایستادگی شوستر در برابر روسها، روسیه در اولتیماتومی ۴۸ ساعته به دولت ایران برای اخراج شوستر از کشور، هشدار داد که اگر چنین نشود، نیروهای روسی پایتخت را اشغال خواهند کرد. دولت ایران نیز از ترس اشغال شدن تهران، همکاری خود را با شوستر قطع کرد. پس از آن، مقرر شد که دولت ایران با هیچ مستشار خارجی بی موافقت روسیه و انگلیس وارد گفت و گو نشود.<sup>۴۰</sup> اصلاحات شوستر و برخورد دو قدرت استعماری با او سبب قیام‌های مردمی در تهران، مشهد، تبریز و رشت شد. شعار مردمی یا مرگ یا استقلال در پی اولتیماتوم روسیه به دولت ایران داده می شد. سرانجام این قیامها، به توپ بسته شدن صحن حرم مطهر رضوی بود که آزادی خواهان در آن پناه گرفته بودند. عارف قزوینی در سروده‌ای، احساسات ایرانیان نسبت به شوستر را در آن روزها بیان کرده است:

نگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود  
جان نثارش کن و مگذار که مهمان برود  
گر رود شوستر از ایران رود ایران بر باد  
ای جوانان مگذارید که ایران برود<sup>۴۱</sup>

پس از نخستین جنگ جهانی و به قدرت رسیدن رضاشاه، دولتمردان ایرانی در پی بازگرداندن شوستر بودند اما بی میلی او به بازگشت، با توجه به تجربه‌های ناخوشایندش در گذشته، سبب شد تا قوام السلطنه دکتور آرتور میلسپوی آمریکایی را در رأس هیأتی یازده نفری بعنوان مدیر کل مالیه ایران استخدام کند. ولی او نیز با

سنگ اندازی‌های روسیه و انگلیس روبه‌رو شد.<sup>۴۲</sup> بر سر هم، پیش از جنگ جهانی دوم، دولت آمریکا بر پایه آموزه مونروئه، در خاور زمین دخالتی نداشت و آمریکاییان نیز که خود تازه از بند استعمار بریتانیا خارج شده بودند، با مردمانی که با استعمار مبارزه می کردند همدلی داشتند و در صورت امکان از آنها پشتیبانی می کردند. با همین احساس و بر این پایه بود که باسکرویل از شهروندان آمریکا به صف آزادیخواهان تبریز پیوست و جان خود را فدا کرد و شوستر به اندازه توان خود در برابر دولتهای روسیه و انگلیس ایستاد.<sup>۴۳</sup>

جدا از آمریکاییانی مانند شوستر، ایرانیان پیش از ۲۸ مرداد از دولت آمریکا نیز خاطرات خوب داشتند و آمریکار اقدرتی آزادیخواه و برکنار از سلطه‌گری می دانستند. پس از پایان نخستین جنگ جهانی و در کنفرانس صلح ورسای در حالی که بریتانیا جلوی حضور هیأت نمایندگی ایران در کنفرانس را گرفته بود، هیأت نمایندگی آمریکا متوجه حقانیت ایران شد و برای پذیرفته شدن هیأت ایرانی در کنفرانس بسیار کوشید، ولی بریتانیا که پنهانی سرگرم بستن پیمان ۱۹۱۹ با و ثوق الدوله بود، از حضور ایران جلوگیری کرد. پس از بسته شدن پیمان ۱۹۱۹ که طوفان خشم میهن دوستان را برانگیخت، آمریکا و فرانسه به پشتیبانی از ایرانیان پرداختند و دولت آمریکا برای نخستین بار در این مورد دست از انزواگرایی برداشت و به لندن اعلام کرد که قرارداد ۱۹۱۹ را تأیید نمی کند. سفارت آمریکا در پی امضا شدن این قرارداد اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن آمده بود:

«ما در ورسای خیلی تلاش کردیم تا نمایندگان ایرانی برای اظهار مطالب خود وقت بگیرند اما هیچ دولتی در این مورد با ما همراهی نکرد و حتی دولت ایران نیز از نمایندگان خود حمایت نکرد. حالا معلوم شد که علت آن قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله بوده است.»<sup>۴۴</sup>

در ۱۹۲۱ قوام السلطنه برای سامان بخشیدن به وضع خراب مالی کشور، در جستجوی منبع در آمد و آمادۀ

○ روسیه سرگرم بازسازی قدرت از دست رفته خود است و در این راه با برگه کشورهای گوناگون به چانه‌زنی با آمریکا و اتحادیه اروپا می‌پردازد. روسیه منافع خود را در بی‌ثباتی خاورمیانه می‌بیند. تنش و بی‌ثباتی در این منطقه سبب می‌شود که غرب نه تنها روی منابع انرژی روسیه بیشتر حساب کند، بلکه به نقش روسیه بعنوان بازیگری کارساز در پهنه سیاسی خاورمیانه و جهان بیشتر بیندیشد. ولی این بی‌ثباتی، منافع حیاتی ایران را به خطر می‌اندازد.

فراخوانی نیروهایش از آذربایجان بود. آمریکا که منافی گسترده در عربستان، بحرین، کویت و اقیانوس هند داشت، چنگ اندازی مسکو به ایران و نفوذ کمونیسم به این کشور را خطری مستقیم برای خود می‌دانست. آمریکا خواهان حکومتی نیرومند و باثبات در ایران بود تا از تقسیم دوباره کشور به دست اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس جلوگیری کند. از سوی دیگر، دولتمردان ایران گذشته از پشتیبانی سیاسی، نیازمند کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا برای بازسازی کشور بودند. از این رو پس از جنگ جهانی دوم سیل مستشاران نظامی، کمک‌های نظامی، وام و کمک‌های اقتصادی آمریکا به ایران سرازیر شد.<sup>۴۶</sup> آمریکایی‌ها که به ذخایر نفتی ایران چشم داشتند و خواهان سهم در این زمینه بودند، در آغاز جنبش ملی شدن نفت از آن پشتیبانی کردند تا هم اعتماد رهبران جنبش را جلب کنند و هم نفت ایران را از دست انگلیس در آورند. چون آمریکا نمی‌خواست خود را در برابر انگلیس قرار دهد، مقامات لندن را برمی‌انگیخت

دادن امتیاز به يك دولت بیطرف بود و چون آمریکا به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ در میان ایرانیان محبوبیت یافته بود، پیمانی برای بهره‌برداری از نفت شمال ایران به مدت ۵ سال با آمریکا امضا کرد که بیدرنگ به تصویب مجلس رسید. اما این پیمان نیز با مخالفت سخت روسیه و انگلیس روبه‌رو شد. این ناکامی هم بر محبوبیت آمریکاییان در ایران افزود.<sup>۴۵</sup> پس از جنگ جهانی دوم و در پی اشغال آذربایجان از سوی نیروهای شوروی، پشتیبانی مؤثر سیاسی و معنوی آمریکا از ایران، محبوبیت آن کشور دوچندان شد و برای دولتمردان ایرانی که در راه رسیدن به استقلال سیاسی، با اتحاد جماهیر شوروی و انگلیس درگیر بودند، آمریکا به امیدی تازه تبدیل شد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، گسترش روابط ایران و آمریکا برای هر دو سو اهمیت بسیار داشت. موقع ممتاز جغرافیایی ایران که مانند یک پل، اروپا و آفریقا را به آسیای پیوند می‌داد و دسترسی ایران به دریای آزاد از راه خلیج فارس بر اهمیت استراتژیک این کشور می‌افزود. از سوی دیگر، ذخایر نفت ایران در جنوب و شمال نیز چشم‌انداز این کشور را برای قدرت‌های بزرگی مانند آمریکا درخشان‌تر می‌نمود؛ ولی شاید مهمترین عامل پشتیبانی بی‌چون و چرای آمریکا از ایران همسایگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی بود. با آغاز دوران جنگ سرد و شکل گرفتن ساختار دو قطبی نظام بین‌الملل، دو ابرقدرت اتحاد جماهیر شوروی و آمریکا در رویایی ایدئولوژیک با هم قرار گرفتند. ترومن رییس جمهوری آمریکا در آموزه خود، جلوگیری از گسترش کمونیسم چه به گونه مستقیم و چه غیر مستقیم را مطرح کرد. کمک به بهره‌برداری مناسب تر از مواد خام کشورهای رو به توسعه و همچنین کمک گسترده اقتصادی و نظامی به ترکیه، یونان و دیگر کشورهای جهان سومی که آماج تهدید کمونیسم بودند، از راهبردهای اصلی در آموزه ترومن بود. بر این پایه، ایران مورد پشتیبانی سیاسی، اقتصادی و معنوی آمریکا قرار گرفت که نخستین نمود آن اولتیماتوم ترومن به اتحاد جماهیر شوروی برای

بود که ایران آشکارا سیاست سنتی خود یعنی به کار گرفتن نیروی سوم را رها کرده و در برابر، همپیمانی با ابرقدرت آمریکا را برگزیده است؛<sup>۴۸</sup> راهبردی که تا انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ ادامه یافت.

### سخن پایانی

از مهمترین و اثرگذارترین عوامل در شکل گیری رفتار خارجی کشورها، ساختار اقتدارگریز و آشفته نظام بین الملل است. این ساختار، امنیت را به نخستین نیاز کشورها تبدیل می کند. در جهانی که هیچ قدرت مشروع مرکزی وجود ندارد، هر کشور مسئول امنیت خود است و بر پایه همین اصل، همه کشورها در پی افزایش قدرت در برابر دیگرانند تا از این راه موجودیت و پایداری خود را تضمین کنند. قدرتهای نوپا در نظام بین الملل می کوشند با پرداخت هزینه های معقول و دیپلماتیک، توازن قدرت در پهنه جهانی را به سود خود و به زیان رقیبان به هم زنند و توازن تازه ای در راستای منافع خود شکل دهند. از سوی دیگر، قدرتهای کوچک و حتی میانی بیشتر می کوشند برای پاسداری از امنیت خود به قدرتی بزرگ نزدیک شوند و در پناه آن، در برابر دیگر قدرتهای زیاده خواه بایستند و از امنیت و موجودیت خود پاسداری کنند.

تاریخ روابط خارجی ایران از دوران صفوی نشان می دهد که دولتمردان ایرانی برای رها شدن از خطرها و تهدیدهای بیرونی، همواره به نیروی سوم پناه برده اند. بیشتر این نیروهای سوم قدرت هایی نوپا بوده اند که در رقابت با بازیگران نیرومند در پهنه جهانی، خود را مصلح و نیکخواه می نمایانده اند. این قدرتها پس از به دست آوردن اعتماد دولتمردان ایرانی و یافتن جای پای در ایران، منافع ملی کشور مارا به پای خواسته ها و هدفهای خود قربانی کرده اند؛ به گونه ای که ایرانیان از رو کردن به نیروی سوم، در دورانهای گوناگون تاریخی، چیزی جز رنج و زیانهای جبران ناپذیر ندیده اند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، استقلال خواهی

○ در حالی که روسیه از دوستی و همراهی با ایران دم می زند، تأخیر شگفت انگیز و توجیه ناپذیر در راه اندازی نیروگاه هسته ای بوشهر، موافقت با تصویب قطعنامه های شورای امنیت درباره فعالیت های صلح آمیز هسته ای ایران، و از همه مهمتر، تعارف دولتمردان روسی به آمریکا که برای رویاری با توان موشکی ایران، سپر دفاع موشکی در آذربایجان برپا کنند، همگی نشان می دهد که روسها از قربانی کردن منافع ملی ایران برای پیشبرد هدفهای خود پروا ندارند. به گفته عبدالحسین نوایی، اگر رابطه با انگلستان همواره برای منافع ایران زیان داشته، رابطه با روسها همواره برای ایران خطر داشته است.

که بارهبران جنبش سازش کنند تا هم همپیمان اروپایی خود را از بن بست در آورد، هم برای خود سهمی از نفت ایران به دست آورد و مهمتر از همه جلوی گرایش ایران به سوی اتحاد جماهیر شوروی را بگیرد. با اوج گیری جنبش و تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، چهره سلطه گر آمریکا برای ایرانیان آشکار شد. آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا سیاستی همسو با انگلستان در برابر دولت مردمی و قانونی مصدق در پیش گرفت.<sup>۴۷</sup> آمریکا به بهانه ناآرامی ها در ایران و اینکه بحرانهای سخت اقتصادی می تواند زمینه ساز نفوذ کمونیسم در این کشور شود، طرح سرنگونی دولت مصدق را که از سوی انگلستان و عوامل داخلی آن طراحی شده بود به اجرا در آورد. پس از آن، پهلوی دوم، سیاست خارجی خود را بر دوستی و همپیمانی با غرب بویژه آمریکا استوار کرد. پیوستن ایران به پیمان بغداد (و سپس سنتو) به این معنا

ایرانیان با مخالفت قدرتهای بزرگ روبه‌رو شد. جنگ تحمیلی ۸ ساله و فشارهای گوناگون سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک در چارچوب تحریم و جنگ روانی، همه واکنشهایی بوده است در برابر تلاشهای ایران برای قدرت‌یابی و دور ماندن از وابستگی. شرایط دگرگون شده نظام بین‌الملل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، خطرهای پیرامونی برای ایران را افزایش داد و وضعی پیش آورد که آمریکا با دستی بازتر بتواند بر ضد جمهوری اسلامی اقدام کند. رهبران ایران برای کاهش دادن فشارهای آمریکا و همپیمانانش، توازن‌سازی در برابر حریفان راهبرد کلان خویش قرار دادند تا با هزینه کمتری، امنیت کشور را حفظ کنند. گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با اتحادیه اروپا، روسیه و چین، نمودار این راهبرد به‌شمار می‌آید.

بی‌گمان، اگر دشمنی و فضای آکنده از تنش و تهدید میان ایران و آمریکا از میان نرود، راهبرد توازن‌سازی در برابر آمریکا عقلانی‌ترین راهبرد برای ایران شمرده می‌شود، ولی چیزی که همواره باید به آن توجه داشت، مرز باریک توازن‌سازی با افتادن به دام نیروی سوم است. قاعده‌مند نبودن کنشها و واکنشها در تعامل یا تعارض با قدرتهای بزرگ، می‌تواند توازن‌سازی را به افتادن در دام نیروی سوم تبدیل کند و یک کشور را به انزوای سیاسی بکشاند. انزوای سیاسی نیز کشور را به طعمه‌ای برای قدرتهای نوپا در نظام بین‌الملل تبدیل می‌کند تا با دستمایه قرار دادن منافع کشور منزوی، معادلات قدرت را به سود خود برهم زنند. برای نمونه، روسیه سرگرم بازسازی قدرت از دست رفته خود است و در این راه با برکة کشورهای گوناگون به چانه‌زنی با آمریکا و اتحادیه اروپا می‌پردازد. روسیه منافع خود را در بی‌ثباتی خاورمیانه می‌بیند. تنش و بی‌ثباتی در این منطقه سبب می‌شود که غرب نه تنها روی منابع انرژی روسیه بیشتر حساب کند، بلکه به نقش روسیه بعنوان بازیگری کارساز در پهنه سیاسی خاورمیانه و جهان بیشتر بیندیشد. ولی این بی‌ثباتی، منافع حیاتی ایران را به خطر می‌اندازد. در حالی که روسیه از دوستی و همراهی با

ایران دم می‌زند، تأخیر شگفت‌انگیز و توجیه‌ناپذیر در راه‌اندازی نیروگاه هسته‌ای بوشهر، موافقت با تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت درباره فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران، و از همه مهمتر، تعارف دولتمردان روسی به آمریکا که برای رویارویی با توان موشکی ایران، سپر دفاع موشکی در آذربایجان برپا کنند،<sup>۴۹</sup> همگی نشان می‌دهد روسها از قربانی کردن منافع ملی ایران برای پیشبرد هدفهای خود پروا ندارند. به گفته عبدالحسین نوایی، اگر رابطه با انگلستان همواره برای منافع ایران زیان داشته، رابطه با روسها همواره برای ایران خطر داشته است. الگوی بی‌قاعده روابط با روسیه، در چند سال گذشته متوجه رابطه با چین نیز شده است. چین نیز قدرتی نوپاست که ابر قدرتی خود را در میدان اقتصادی و در زمینه تولید ثروت جستجو می‌کند. از این رو نباید انتظار داشت که چینی‌ها برای ایران، خود را در برابر آمریکا قرار دهند. آنها روابط خود با ایران را بر پایه سود و زیان اقتصادی تنظیم می‌کنند و ایران را کشوری می‌دانند که می‌تواند بخشی از نیاز چین به انرژی را تأمین کند. چینی‌ها هزینه رویارویی با آمریکا را بسیار سنگین ارزیابی کرده‌اند و بی‌گمان هرگاه لازم آید، عطای ایران را به لقایش خواهند بخشید. واقعیت آن است که پشتیبانی سطحی و گاهگاه روسیه و چین از ایران، شیوه و ابزاری است برای چانه‌زنی با آمریکا و اتحادیه اروپا و امتیاز‌گیری از

○ الگوی بی‌قاعده روابط با روسیه، در چند سال گذشته متوجه رابطه با چین نیز شده است. واقعیت آن است که پشتیبانی سطحی و گاهگاه روسیه و چین از ایران، شیوه و ابزاری است برای چانه‌زنی با آمریکا و اتحادیه اروپا و امتیاز‌گیری از غرب.



10. Akshay Joshi. "Information revolution and national security" *Jounal. IDSA*. Vol.5 No. 5. 1999

۱۱. ورود نخستین تاجران انگلیسی به زمان شاه طهماسب در ۱۵۶۲م و پیش از پادشاهی شاه عباس برمی گردد. در آن دوره که تجارت با انگلستان سودی نداشت، شاه طهماسب پیشنهاد گروهی از تاجران انگلیسی مبنی بر ایجاد روابط تجاری با ایران را نپذیرفت و گفت ما را به دوستی با کفار نیازی نیست. سپس دستور داد برای پاك کردن محل گفت و گو با انگلیسی ها، خدمتگزاران با سینی پر از خاك بر جای پای آنان خاك بریزند.

۱۲. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۹ ص ۸۱

۱۳. در این دوران ایران دستخوش تجاوز ازبکها نیز در شرق کشورش بود اما خطر جدی و دائمی تر، تجاوز عثمانی ها به مرزهای غربی ایران بود.

۱۴. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۸۱

۱۵. همان، صص ۹۲-۹۳

۱۶. ن.ك: ولدانی جعفری، اصغر، نگاهی تاریخی به جزایر ایرانی تنب و ابوموسی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۶ صص ۲۵۶-۲۶۰

۱۷. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۹۱

۱۸. همان، ص ۳۰۲

۱۹. پرتغال را نیز می توان در دوران شاه اسماعیل صفوی بعنوان نیروی سوم در برابر عثمانی و اشغالگران بحرین به شمار آورد. شاه اسماعیل که سخت سرگرم جنگ با عثمانی بود، نمی توانست در برابر قدرت نمایی پرتغال و اشغال هرمز دست به کاری بزند؛ از این رو با توجه به نیازی که به توپخانه و پیاده نظام داشت و اینکه نمی توانست همزمان در چند جبهه بجنگد، به استیلای پرتغال بر هرمز رضایت داد به شرطی که پرتغالی ها او را در برابر عثمانی ها یاری دهند و نیروی دریایی خود را برای لشگر کشی ایران به بحرین در اختیار ایران بگذارند. در ۱۵۱۵ پیمانی بین دو طرف بسته شد، ولی با مرگ دیاسالار پرتغالی، از این پیمان چیزی به ایران نرسید؛ تنها سپاهیان شاه طهماسب در برابر مشروعیت بخشی به اشغال هرمز تا اندازه ای کاربرد سلاح آتشین را آموختند اما نتوانستند از پشتیبانی کامل پرتغال در برابر عثمانی بهره گیرند. ن.ك: ایرج ذوقی، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت های بزرگ،

غرب. اصل مهم در سیاست خارجی چین، پرهیز از رویارویی با آمریکا است، به گونه ای که می توان گفت حتی در مورد تایوان که چینی ها آنرا بخشی از سرزمین خود می دانند حاضر به رویارویی مستقیم با آمریکا نیستند، چه رسد به ایران. دست اندر کاران سیاست خارجی باید بر پایه روابطی قاعده مند، سنجیده و عقلانی، از قدرتهای نوپا در پهنه بین المللی بعنوان بازیگرانی توازن ساز در برابر فشارهای اروپا و آمریکا بهره گیرند، بی آنکه گرفتار دام و ترندهای گوناگون شوند و بهایی بیش از اندازه لازم بپردازند.

### منابع و پی نوشت:

۱. يك بحران زمانی بروز می کند که با بروز اختلالاتی در جامعه، تعادل عمومی و عملکرد بهنجار و معمول حیات اجتماعی به هم بخورد. از این دیدگاه بحران به مفهوم تهدید نیست بلکه بحرانها حامل تهدیدها و نیز فرصتهایی است. ن.ك: تاجیک، محمد رضا، مدیریت بحران، مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری، تهران: ۱۳۷۹ صص ۲۳-۶۶
2. Jeffery w. Taliafroo. "Security seeking under anarchy" *International Security* 2000. Vol. 25 No.3. p.128
۳. سلیمی، حسین، «دولت مجازی یا واقع گرایی تهاجمی: مقایسه آرای روز کرانس و مرشایمر» فصلنامه حقوق و سیاست، س ۷، ش ۱۷، صص ۲۵-۳۵
۴. عسکرخانی، ابومحمد، رژیمهای بین المللی، تهران، نشر ابرار معاصر، ۱۳۸۳ ص ۲۵۴
۵. سیف زاده، حسین، نظریه پردازی در روابط بین الملل، تهران، سمت، ۱۳۷۹ صص ۱۴۴-۱۴۵
6. Gilpin. Robert. "The rise of American hegemony in two hegemonies: Britain 1846-1914 & American 1941-2001" Edited by Patrick Karl Obrain 2002. in [www.Allan.noble.com](http://www.Allan.noble.com)
۷. مشیرزاده، حمیرا، تحول در نظریه های روابط بین الملل، تهران، سمت: ۱۳۸۴ صص ۱۲۹-۱۳۱
۸. همان، ص ۱۲۳
9. Waltz. Kenneth. "Structueral realism after Cold War" *International Security*. 2000 Vol. 25. No.1 p.38

- تهران، نشر جهان، ۱۳۶۸
۲۰. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۰۹
۲۱. همان، صص ۲۱۰-۲۱۵
۲۲. در مورد ارتباط جنگهای اول و دوم ایران با روسیه در دوران فتحعلی شاه که به دو پیمان گلستان و ترکمن چای انجامید و نقشی که انگلیس در این پیمانها به زیان ایران بازی کرد، ن.ک: هوشنگ مهدوی، همان، صص ۲۳۰-۲۳۷
۲۳. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۵۷
۲۴. کشور آلمان که تا نیمه نخست سده ۱۹ مجموعه‌ای از دوک‌نشین‌ها و امیرنشین‌های گوناگون و مستقل بود با همت، تدبیر، تزویر و شمشیر بیسمارک- این مرد آهنین- توانست این بخشهای گوناگون را به هم پیوند دهد و کشور آلمان را تشکیل دهد. تشکیل این کشور قدرتمند در قلب اروپا توازن قدرت در این قاره را بر هم زد که ره آورد سهم‌خواهی آلمان‌ها از قدرت و ایستادگی دیگر کشورهای قدرتمند و بروز دو جنگ جهانی بود.
۲۵. نوایی، عبدالحسین، ایران و جهان، ج ۳، نشر هما، تهران: ۱۳۷۵ ص ۴۸
۲۶. قرارداد تاسیس بانک از سوی آلمانها به دو سبب اصلی به شکست انجامید. نخست دولت آلمان نگران آزرده شدن انگلستان از این اقدام بود و دوم اینکه بانکهای خصوصی آلمان سودی در این اقدام نمی‌دیدند و از سرمایه‌گذاری در آن خودداری کردند. در این قرارداد مقرر شده بود بانک آلمانی با بانک ملی ایران آمیخته شود و با هدایت آلمان‌ها فعالیت کند.
۲۷. پیرا، فاطمه، روابط ایران با آلمان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹ صص ۵۸-۲۵۹
۲۸. نوایی، پیشین، ص ۳۰۶
۲۹. همان، ص ۳۳۸
۳۰. همان، ص ۳۱۷
۳۱. در زمینه کنفرانس پتسدام میان آلمان و روسیه و آثار آن بر ایران ن.ک: ذوقی، ایرج. ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، پژوهشی درباره امپریالیسم، تهران، پاژنگ، ۱۳۶۸ صص ۱۳-۱۴ و فاطمه پیرا، پیشین، صص ۷۰-۷۷
۳۲. نوایی، پیشین، ۳۳۹
۳۳. در آغاز حکومت رضا شاه با توجه به پیشینه خوب شوستر در ایران، دولتمردان ایران در پی آن بودند تا با دعوت از او مقدمه ورود امریکارابه معادلات سیاسی و اقتصادی خود فراهم آورند. اما شوستر با توجه به ادامه حضور انگلیس و روس در ایران این
- دعوت را نپذیرفت. قوام السلطنه از دکتر میلسیو با هیئتی ۱۱ نفره برای سامان دادن به امور مالییه ایران دعوت کرد اما کارشکنی‌های انگلیس و روس از نقش آفرینی این گروه آمریکایی در ایران جلوگیری کرد.
۳۴. پیرا، پیشین، ص ۲۴۲
۳۵. همان، صص ۳۲۸-۳۳۰
۳۶. کاتوزیان، محمد علی همایون، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹ ص ۱۸۰
۳۷. پیرا، پیشین، ص ۳۰۰
۳۸. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۲۳
۳۹. ذوقی، ایرج، تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ (۱۹۰۰-۱۹۲۵)، تهران، نشر جهان، ۱۳۶۸، صص ۹۲-۹۳
۴۰. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۴۱
۴۱. نوایی، پیشین، ۲۵۳
۴۲. هوشنگ مهدوی، پیشین، ۳۷۸
۴۳. نوایی، پیشین، ۲۵۴
۴۴. ذوقی، ایرج، پیشین، صص ۳۳۴-۳۳۶
۴۵. همان، ۳۷۷
۴۶. از غندی، علی‌رضا، روابط خارجی ایران از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۹ ص ۱۷۵
۴۷. همان، صص ۱۹۰-۱۹۶
۴۸. همان، ص ۲۷۰
۴۹. آمریکا در ژانویه ۲۰۰۷ به لهستان و جمهوری چک پیشنهاد کرد یک سامانه دفاع ضد موشکی شامل ۱۰ موشک رهگیر در لهستان و یک سیستم رادار در خاک جمهوری چک مستقر کند. کاخ سفید هدف از استقرار این سامانه را مقابله با توان موشکی کشورهای چینی چون ایران اعلام کرده است؛ اما روسها با تأکید بر اینکه ایران چنین قدرت موشکی ندارد، هدف از استقرار این سامانه را کنترل سیستم‌های موشکی روسیه دانسته‌اند. در حالی که رادار گاباله در آذربایجان در اجاره روسیه است، پوتین پیشنهاد کرده است این رادار را در اختیار آمریکا قرار دهد تا به گونه‌ای مؤثرتر با تهدید ایران مقابله کند و در برابر ایالات متحده از استقرار سامانه موشکی در لهستان و چک چشم‌پوشد. ن.ک: به: